



در مقام امر

گفت‌وگو با مختار علیزاده در باره دکتر محمد باقر عابدی حکیم حشر الاسلامی

والارض و هو العزيز الحكيم (آیه ۲۴ سوره حشر) مرحوم دکتر فرید بسری اینکه ادوار تاریخی را به وقت ببرد و تاریخ را هم معنا نکند، ادوار تاریخ را با همان اصطلاحاتی که دوست داشته بیان می‌کرد، ایشان می‌فرمود: هر روز، دیروز، امروز، فردا و پس فردا به نظر ایشان هر کدام از اینها بر حسب اسم معنا پیدا می‌کرد. الله هم اسم است و هم اگر ما الله را در مقام ذات اعتبار کنیم قیب است و در همین حال الله مستجمع اسماء و صفات الهی است برای من تفکر بدون اسماء معنا ندارد و سعی من این است که تفکر را با اسما بیان کنم. این را بهانه می‌کنم تا آن حکمتی را که خود به آن لافل هستم یا منذ قبوسلوزی مرحوم دکتر سید احمد فریدید که در خصوص اصل حکمت به دست داده‌اند همچنین با استناد به آنچه که امیرالمؤمنین در باره حکمت و معنی آن فرموده‌اند بیان دارم. در همین حال به معنی حکمت در قرآن نیز توجه دارم.

مرحوم دکتر فریدید کلمه حکمت را هم‌بنا و هم ریشه با hegemonia و hegema یونانی می‌دانستند. حکمت را به معنای ارشاد و صدق، نیت و هدایت می‌گرفتند و این درست یکی از مبانی فتنه است که امیرالمؤمنین ۸ مینا برای آن بر شمرده‌اند. در واقع فتنه تحقق نمی‌یابد مگر اینکه این ۸ اصل آن متحقق شود. توبه، سخا، تواضع، امن، صدق، هدایت، نصیحت و وفاء هر کدام از اینها را می‌توان به یکی از اجناس فضیلت ارجاع داد. توبه و سخا را به فضیلت عفت و مروت، تواضع و امن را به شجاعت و صدق، هدایت را به حکمت، نصیحت و وفای به عهد را به عاقلیت، این نحوه تفسیر و تفکر که به قول و حدیث امیرالمؤمنین بیان شده هیچ گونه نسبتی با تفکر و فضایل مورد توجه یونانیان و همچنین فهم فلاسفه از آن ندارد. این مطلب را عارف بزرگ کمال‌الدین عبدقزاق کنشلی به آن توجه کرده و بسیار عمیق آن را تفسیر کرده است.

پسندیده بیشتر به اساس حکمتی که امیرالمؤمنین (ع) فرموده است توجه دارم و حکمت نظیری و عملی را به آن صورت که در کتاب‌های حکمت می‌آورند و بیشتر از آن تعبیر فلسفی می‌شود، مورد توجه چندانی قرار نمی‌دهم. این قول مبسوط درباره حکمت را تا زمانی برای ما خواهد گشودا، نول اینکه صدق به معنای خبر درست است و به گونه‌های که اخبار خبر صدق را بگویند می‌گویند صدق است. دوم اینکه اگر به صدق، محبت داشته باشیم، در محبت به صدق، چیزی تحقق پیدا می‌کند که به آن صداقت گفته می‌شود. لفظ صداقت لفظی عمیق است زیرا وقتی به معنای صدق توجه می‌کنیم ذات آن معنی حقیقی است زیرا اصداقت بدون محبت حقیقی محقق نمی‌شود. صداقت نیز خود مبتنی بر آن چیز است. یکی طرف از آن و دیگری تناسب ذاتی با توجه به اینکه اگر ۲ چیز ذاتاً با هم متناسب نباشند ممکن نیست آن ۲ چیز، یک چیز باشند. اگر گفته شود این چیز اولی است و آن چیز ثانی است، این بدان معناست که این دو باید ۲ ذات در یک چیز باشند اما چون حکمت را بر اساس صدق و صداقت می‌دانیم، پس اولین درجه حکمت صدق و صداقت است. در صورتی که اگر ما توجه معنای صداقت بشویم، معنای حکمت نیز برای ما جدی خواهد شد. اگر کسی متوقف به حکمت باشد ولی صادق نباشد، او را در این خصوص چه می‌گوئیم؟ پس باید به صداقت توجه کنیم و صداقت محبت حقیقی مبتنی بر تعارف اولی. اگر من کسی بوده باشم در حظیر اسلام، آن وقت نسبت ذاتی من با ذات دیگر چه خواهد بود و نسبت روح من با روح دیگر چگونه نسبتی

مختار علیزاده، جناب علیزاده اگر است. وی برای ادامه تحصیل به ایتالیا و سپس به قاهره سفر کرد و تحصیلات خود را در مقطع دکتری در دانشگاه عین‌الشمس نیمه‌کاره رها کرد و به ایران بازگشت. علیزاده سال‌هاست که در دانشگاه‌های مختلف به تدریس حکمت هنر اسلامی می‌پردازد. هر اکنون به عنوان استاد Extraordinarius تدریس حکمت هنر اسلامی و آرای متفکران درباره هنر را در دانشگاه‌ها عهده‌دار است. استاد علیزاده در گفت‌وگویی که در پیش دارید بر مبنای معنای قرآن، کلام حضرت علی (ع) و آموزه‌های مرحوم فریدید در باب اتیمولوژی لفظ حکمت، شمه‌ای از آنچه را که خود درباره حکمت و نیز حکمت هنر اسلامی می‌اندیشد بیان می‌کند.

پسندیده بیشتر به اساس حکمتی که امیرالمؤمنین (ع) فرموده است توجه دارم و حکمت نظیری و عملی را به آن صورت که در کتاب‌های حکمت می‌آورند و بیشتر از آن تعبیر فلسفی می‌شود، مورد توجه چندانی قرار نمی‌دهم. این قول مبسوط درباره حکمت را تا زمانی برای ما خواهد گشودا، نول اینکه صدق به معنای خبر درست است و به گونه‌های که اخبار خبر صدق را بگویند می‌گویند صدق است. دوم اینکه اگر به صدق، محبت داشته باشیم، در محبت به صدق، چیزی تحقق پیدا می‌کند که به آن صداقت گفته می‌شود. لفظ صداقت لفظی عمیق است زیرا وقتی به معنای صدق توجه می‌کنیم ذات آن معنی حقیقی است زیرا اصداقت بدون محبت حقیقی محقق نمی‌شود. صداقت نیز خود مبتنی بر آن چیز است. یکی طرف از آن و دیگری تناسب ذاتی با توجه به اینکه اگر ۲ چیز ذاتاً با هم متناسب نباشند ممکن نیست آن ۲ چیز، یک چیز باشند. اگر گفته شود این چیز اولی است و آن چیز ثانی است، این بدان معناست که این دو باید ۲ ذات در یک چیز باشند اما چون حکمت را بر اساس صدق و صداقت می‌دانیم، پس اولین درجه حکمت صدق و صداقت است. در صورتی که اگر ما توجه معنای صداقت بشویم، معنای حکمت نیز برای ما جدی خواهد شد. اگر کسی متوقف به حکمت باشد ولی صادق نباشد، او را در این خصوص چه می‌گوئیم؟ پس باید به صداقت توجه کنیم و صداقت محبت حقیقی مبتنی بر تعارف اولی. اگر من کسی بوده باشم در حظیر اسلام، آن وقت نسبت ذاتی من با ذات دیگر چه خواهد بود و نسبت روح من با روح دیگر چگونه نسبتی

خواهد بود و این نسبت در چیست؟ غرض این است که تعارف ازلی و تناسب ذاتی بین یک روح با روح دیگر بیان شود. از طرفی دیگر هیچ روحی بالاتر از روح و ذات مختص (می) نیست. پس من وقتی صادق که روح من متناسب با ذات و روح رسول الله باشد و تعارف ازلی نسبت به آن روح رسول الله - که سرور کائنات است - پیدا کنیم در همین جا عرض می‌کنم که اگر من در صاحت هنر، صاحت سیاست و در صاحت مناسبات اجتماعی و در هر صاحت دیگری بخواهم نسبتی با روحی پیدا کنم، به نظر من جز روح رسول الله و مصومین امکان ندارد.

پس این حکمت ظاهراً تفاوتی با حکمت‌های دیگر دارد. شاید اشتراک آن به لفظ باشد این حکمت مبتنی بر قول امیرالمؤمنین است و امیرالمؤمنین (ع) فرموده است حکمت، اساسا مبتنی بر صفت، صداقت و هدایت است. پس باید دید که این صفت صداقت و هدایت چیست و بعد باید به دنبال خود حکمت رفت.

تفسیر و کثر فردها از این بحث چه بود؟

از مرحوم دکتر فرید یادداشتی در مورد فتوت هست. به اعتقاد ایشان کلمه فتوت با لفظ پایداری Paidia یونانی هم معناست. اما پایداری آنها فلسفی تلقی دارد اما غرض دکتر فرده این نبوده که پایداری یونانی همان فتوت است بدون توجه به اسم ایشان هم به فرادش فرهنگ یونانی توجه جدی داشت و هم به فرهنگ اسلامی. از نظر ایشان وقتی تفکر، تفکر، حقیقی است که به فرادش توجه داشته باشند از این رو دکتر فرده کلمه «فرادش» را با کلمات هم معنا و هم ریشه با لفظ یونانی، اوستایی، سانسکریت و لاتینی بیان می‌کردند. بنابراین معنای سسته که به یک معنا فرادش است، غیر از آن امری است که معمولاً به آن سنت و سنتی می‌گویند. اگر قرار باشد فتوت را به معنای پایداری Paidia و فرهنگ لحاظ کنیم، آن اصل و مبادی فتوت را در نزد حضرت امیر نمی‌توانیم نادیده بگیریم (توبه سخات توضع، لمن صدق هدایت، نصب حقه و فای به عهد، چنگلی این اسول اشتراک لفظی دارد با آنچه که نزد فلاطون، ارسطو و غیره مطرح بود در معنای زین امیرالمؤمنین مظهر اسم الله است. حال آنکه فلاطون، ارسطو و غیر آن دو، مظهر اسم دیگری هستند و بنابراین نسبت آنها با آن اسمی که مظهرش هستند غیر از آن اسمی است که امیرالمؤمنین مظهرش بود و این نشان می‌دهد که فتوت و اساسی که برای آن قائل شدیم، غیر از آن است که اقوام غیر مسلمان به آن تمایق دارند.

با این بیان، چه تفسیری می‌توان از حکمت هنر اسلامی به دست داد؟

اینجا را کنیم تا مقدمه‌ای باشد برای طرح حکمت هنر اسلامی البته به اجمال همان طور که از این عنوان و ترکیب آن معلوم است. این اصطلاح، ترکیبی است از «حکمت» «هنر» و «اسلامی». مسلمان اسلامی، وصف ذاتی این دو است. یعنی هنری است که وصف ذاتی آن اسلامی است و همچنین حکمتی است که وصف ذاتی آن اسلامی است. امیرالمؤمنین فرموده است: الحکمه شبه المؤمن (حکمت گشوده مومن است).

البته بدین صورت نیست که این گمشده یعنی حکمت را بتوایم در هر جایی و هر قوم بگردیم بلکه این بدان معناست که حکمت را می‌توانیم فقط از سیدی بزرگوار از نژاد رسول الله بگیریم؛ یعنی از مصومین (ع). نه اینکه حکمت را از آل، سب و چین فرآوریم.

البته اگر آنجا سید بزرگوار از نژاد رسول الله باشد، مسئله جفر لایا چندان اهمیتی ندارد اما مقصود این است که حتماً از نژاد رسول الله باشد. کلمه غایه یک معنایش این است که شتری گمشده که در حال موت باشد و اگر سارباشی آن را پیدا کند، شتر تلف شده و می‌میرد. در واقع این مؤمن است که باید این حکمت را که در حال موت است نجات دهد. این نشان دهنده آن است که حکمت ما حکمتی خاص و نبوی و زواری است.

بنابر آنچه گفتیم اولین مرتبه حکمت صدق و دومین مبنای آن هدایت است که البته تاویل و بازگشت آنها به اسماء الله است. اگر به این مسئله دقت کنیم، متوجه می‌شویم که راهی را که ما باید برویم، همس راه و با مدد همین اسماء است و این راه غیر از آن راهی است که گمان دیگر با غیر از این اسماء می‌گردند و می‌کنند. در واقع این اسماء صانع خانه ما هستند و ما با تسبیح که با خفته و صاحب خانه پیدا می‌کنیم، می‌توانیم راه خفته اصلی را کم نکنیم. این همان مقام حکمت است.

طرح اسماء، مسئله زبان را پیش می‌آورد. چه رابطه‌ای میان زبان و حکمت وجود دارد؟

صدق که اولین مرتبه حکمت است، خود فضیلت و کمال قوت تلقی است. در اینجا زبان نیز معنا پیدا می‌کند زیرا حکمت را بدون ارتباط با نطق نمی‌توان توجه کرد و البته این نطق را نباید با آن نطقی که اهل فلسفه برای دریافت کلیات به کار می‌برند یکی گرفت زیرا در اینجا نطق عبارت از خاصیتی است که فایده‌اش اخبار خیر است از آنچه که آن کس خبر از آن می‌آورد. در واقع، خیر خاصیت زبان و نطق است پس اگر ما فضیلتی می‌بینیم که آن فضیلت کمال قوت نطق است و آن فضیلت را حکمت می‌دانیم، این «حکمت» از زبان و نطق جدا می‌ناید.

از وجوه معنی لفظ حکمت در قرآن، یکی نبوت است زیرا نبوت که اخبار خیر است در واقع نطق و زبان است پس باید به این صدق که زبان است توجه کنیم. حالا ممکن است که مطابق با واقع باشد یا مطابق با واقع نباشد که این بحث دیگری در مورد احکام خبری و انشایی است البته در خصوص هنر هیچ کدام از اینها نیست. شاید یک حکم انشایی باشد. احکامی که برای هنر به کار برده می‌شود، الفاظ خبری و انشایی نیستند.

در مورد زبان، شایسته این است که به اشارت‌های عرفا و به خصوص حضرت امام خمینی (سلام الله علیه) توجه کنیم. زبان یا کلام، حقیقی است که حضرت امام (س) به آن توجه داشته است. امام می‌فرماید حقیقت کلام عبارت است از ظهور و افکار از حقیقت وجود به حقیقت وجود یعنی آمدن از الله است به الله. این همان بر سر روز و پس فردای مرحوم دکتر فرده است که از پربروز شروع می‌شود و به پس فردا می‌آید. باید برای فهم هنر اصیل به این بیان امام درباره زبان به طور جدی بیندیشیم. چرا که بدون زبان و بیان ممکن نیست بتوان به صاحت هنر حضور پیدا کرد. امام در مقام فیض مقدمش، کلمه «کن» وجودی را به کار می‌برد. بین فیض اقدس و مقدس از نظر بزرگان و عرفا کمابزاتی بر حسب مرتبه و وجود هست. یعنی اگر بخواهیم هم معرفت را ملاحظه کنیم و هم وجود را در اینجا می‌فرمایند اظهار آنچه در غیب مقام واحدیت دارد یعنی فیض مقدس و بعد هم آن را تفسیر می‌کنند. این بحث به فهم و معرفت نسبت به مقام وجود مربوط می‌شود.

می‌فرماید فیض اقدس تجلی احدی است و فیض اقدس را تجلی ذاتی احدی می‌دانند. اظهار غیب مطلق و مقام لا مقنی احدیت

یعنی می‌فرماید احدیت را نمی‌توانیم مقنی بفرماییم ولی تاگزیریم که بگوییم مقنی است. مقصود این است که در این تجلی احدی متکلم، متکلم ذات مقدس احدی است. یعنی ذات احدی متکلم است و کلام، فیض اقدس است. یعنی اگر کلام صادر از متکلم است، متکلمی باید باشد تا کلامی معنا پیدا کند. می‌فرماید کلامی که از این ذات احدیت متجلی است. همین فیض مقدس است و این کلام که فیض مقدس است، باید گوش نیوشای آن کلام از جانب متکلم باشد.

در واقع حقیقت هنر اسلامی، مظهري از مظاهر حق است و از صور علمی قلمت حق. این است که میان ذات حق با حقیقت هنر اسلامی نسبتی خاص وجود دارد و این نسبت خاص، اسم است و در عین حال این نسبت مستلزم صفت است. بنابراین میان ذات و صفت الله را اسم می‌گویند. برای اینکه به هنر اسلامی توجه کنیم، در ابتدا باید چند اسم از میان اسماء الهی را بیان کنیم: اسماء المصنوره الخالق، الجاری، الحکم، الفتح و الحکیم و امام (ره) وقتی ما را می‌برد به اینان ثابت که تعیین اسم است، قائل به تحقق علمی است و در عین حال به تجلی واحدی به اسماء فیض مقدس می‌فرماید متکلم در اینجا ذات مقدس واحدی است که مستجمع همه اسماء و صفات الهی است.

لازم است در اینجا تکنه‌ای را اشاره کنیم که وقتی ما به الله توجه می‌کنیم، در مقام ذات یا مقام اسم یا در مقامی که صفت استجماع برای اسماء و صفات الهی را برایش قائل هستیم، گفته می‌شود که داخل معنای اسم است یا نیست. هر کدام از اینها معنایی حکمی دارند. در اینجا می‌فرماید که مستجمع جمیع اسماء و صفات الهی یعنی ذات مقدس در مقام متکلم، اما اگر بخواهیم کلام را برای این مرتبه اشاره کنیم، نفس تجلی را باید ملاحظه کنیم. آن وقت گویی می‌خواهد که نیوشای این مرتبه از کلام باشد. این مرتبه با آن مرتبه از نظر تجلی متفاوت است. بنابراین هم سماع می‌خواهد و هم مطیع. حالا طاعت و صمغ برای تحقق تعیین علمی، لازمه اسماء و صفات الهی است. در یک مرتبه هم تحقق علمی بوده است. اینک باید آن تحقق علمی به صورت تحقق عینی هم متحقق شود. در اینجا حضرت امام لفظ «کن» و «تحقق عینی» را به کار می‌برند. فرض را تذکر به زبان در این مقام، این است که این مراتب را که خاصیت نطق است و دال بر این است که زبان حقیقی معنای دیگری غیر از آن زبان دارد - که عبارت است از مجموعه اصوات که به عنوان علامت صوتی برای نشان دادن مقصود گویند به کار می‌رود و مطمع نظر زبان شناسان است - آشنا کنیم با صدق و صداقتی که در تعریف حکمت اسلامی حکمت است. حکمت را عبارت می‌دانند از تصرف الاشیاء علی ما هی علیه» در مقام نظر و تحسری. یعنی حقیقت شیء همان است که هست. این تعریف ممکن است با اندک تصرفی برای اهل فلسفه هم باشد. ولی بر حسب اسم تفاوت دارد. یعنی در اسم مهم است، نه در اشتراک الفاظ و عبارات. ممکن است عبارات از نظر ظاهر و لفظ بین فلاسفه و عرفا اشتراک داشته باشند ولی از حیث معنا و حقیقت غرض و مقصودشان به حسب اسم یکی نباشند.

با این تعریفی که از حکمت ارائه کردید، رابطه هنر اسلامی با حکمت به چه نحو قابل طرح است؟

در اینجا تعریف اشیا علی ما هی علیه، در مقام این است که ما می‌خواهیم حقیقت اشیا را بشناسیم. یکی از آن حقایقی که می‌تواند

برای ما معنا پیدا کند این است که حقیقت هنر اسلامی متعلق به کدام حکمت به اصطلاح تصرف و حکمت است. حکمت

در این مقام عبارت است از تصرف اشیا یعنی تعریف اشیا. چنانچه آن اشیا اشیا است. یعنی حقیقت شیء، عمل هم همین طور است. وقتی که به صدق و صداقت قائل شدیم، صدق در نیت در قول و در فعل است. یعنی نمی‌شود صداقت را در نیت ندیده قول ندید و در فعل ندیده حکمت در کسی متحقق می‌شود که این

صدق در نیت قول و فعل تو متحقق شود که البته این کاره کاری پس بزرگ است.

آیا با این فلسفی، حکمت معنایی گسترده‌تری باید؟

بله حکمت به این معنا و بنا بر قول امیر، صاحت بسیار وسیعی دارد که ما می‌توانیم در آن صاحت به نظر و عمل بپردازیم. هم در تبت هم قول و هم در فعل. البته هر یک از اینها برای خود مقامی دارند که واقعا جدی و عمیق است. در اینجا فرض کنید که به ما می‌گویند صدق و صداقت اساس حکمت است و در مورد نطق هم اندک چیزی که گفته آمد در واقع لازمه این صدق، صداقت یعنی صدق حتماً باید با صفا همراه باشد. صفا نیز یک طور اشراخ قلبی است. این اشراخ قلبی اگر برای ما ممکن نباشد، ممکن هم نخواهد بود که نسبتی با صورت‌های غیبی (صورت‌های غیبی را که در کلام خدا آمده) پیدا کنیم. پس با توجه به این که نمی‌توانیم منکر صورت‌های غیبی شویم و اگر به کلام خدا قائلیم - که البته قائلیم - در کلام خدا عالم به غیب و صورت‌های غیبی است. برای اینکه صورت‌های غیبی برای آدمی ممکن شود، آدم محتاج به توجه به حکمت و به صدق است که اساس حکمت و به نحوی اشراخ قلبی است. خداوند می‌فرماید با اسلام اشراخ قلبی تحقق پیدا می‌کند و می‌فرماید: اقمن خسران الله صفة للإسلام و قو علی نور من ربه قولی للفقاسیه قلوبهم من ذکر الله لولک فی سلال سبین، یعنی کسی که در عالم اسلام نیست و نور الله به او نرسیده، راهش چیز دیگری است. این امر نشان می‌دهد که ما باید اهل هدایت باشیم و اگر نور هدایت به ما نرسیده باشد و راه را گم کنیم، از کجا معلوم وقتی که در مورد هنر، سیاست و هر چیز دیگری مطلبی را ما می‌کنیم، آن راهی را که امیرالمؤمنین فرموده است، رفته باشیم و از کجا معلوم که به ضلالت افتاده باشیم؟

در اینجا اضافه کنیم که صفا - که لازمه صدق است - مستلزم جودت در فهم است. امیرالمؤمنین می‌فرماید: حکمت بدون فطنت به معنای جودت در فهم ممکن نیست. (من تضرع لفتنه طهرت له الحکمه). در اینجا نسبت و تناسبی ذاتی بین جودت در فهم یا حکمت وجود دارد. یعنی اگر فطنتی برای کسی نباشد، حکمت بر او ظاهر نمی‌شود. در واقع بهتر است بگوییم فرست یا لب عقل. در اینجا وقتی کسی که در این مرتبه قرار می‌گیرد، هر چیز که شایسته و مهم و خیال در آن باشد، مجرد می‌شود. یعنی می‌رسد به مقامی که چیزی برایش معلوم حقیقت است.

این مطلب را می‌توان نسبت داد به آنچه امیرالمؤمنین در قول به وجود حقیقت داشته است. این حقیقت از نظر امیر غیر از حقیقتی است که در فلسفه به آن مطالبی می‌گویند. البته این صریح است ولی حقیقت به نزدیک امیر، عبارت است از کشف صیحات جلال، بین

ولایت عبارت است از فتاوی بشریت و اشتراق در عین احدیت و ظهور صلحان محبت و خلوص جوهر او از رنگار شویت

تاریخ اسلام
۱۳۸۵

بشیر اشاره است اسم از اشاره جسمی و خیالی و حتی عقلی، البته عقلی نه به معنای فراسته همه اینها دارای است. متنازعی هستند و مستلزم به تذکر به عهد است. هیچکس تذکر به احوال عالم قدس. حالا باید دید که این عالم است چیست عرفا به اعیان تائیه و عالم حقیقت توجه می کنند این صدق و صفا با عالم قدس تکرار دارد آنچه از مرتبه تذکر به مرتبه حفظ می آید و در مرتبه حفظ ما مستلزم آنیم که از اسم الحقیقی یاد کنیم.

توضیح دهید
 یکی از معانی حفظ یعنی اینکه ما باید از غفلت بیرون بیاوریم ولی توجه کنید در دورهای که ما در آن زندگی می کنیم چگونه ذکر الله غفلت داریم چگونه از وجود و حق حقیقت وجود غفلت داریم چگونه در بسیاری چیزهایی که تعینات تجلیات و مظاهر الله هستند غفلت داریم حفظ وقتی ممکن است که سمع دل ما گشوده شود تا بتوانیم آن امری را که ازلی و ابدی است نگه داریم و حفظ کنیم.

باید توجه کنیم الله یهدی من یشاء است یعنی الله هر کسی را که بخواهد هدایت می کند بنا بر فرمایش امیر(ع) هدایت یکی از مینای حکمت است هدایت عبارت است از افتتاح عین بصیرت به معدن توفیق و همچنین احتیاج عین بصیرت است به نور تائیه تا مطلوب را عیان مشاهده کنیم در اینجا چند کلمه اهمیت دارد یکی اسم خدایوند که نور است دوم اینکه توفیق با توجه به اسم اللطیف برای ما ممکن است به معنی خدایوند موقوف العبادت است و توفیق برای این است که تیسیر و توفیق برای ما است. جاب طاعت بند پیشرو اگر توفیق خدا نباشد ما نمی توانیم طاعت داشت. به یاد باشد به اسم اللطیف و لطف توجه داشته باشیم کلمه بعدی نور است نور از اسمای خدایوند است و نور ظاهر به ذات و مظهر لایحه است اگر نور تائیه الهی نباشد آن هدایت هدایت نیست و اگر به معدن توفیق خدا نباشد اصلاً توفیق نیست درست گفته دوره جدیدی که در آن بشر فکری غالب است به معنی آنکه پشت به توفیق و طاعت و قرب کرده و به بعد و عیان و خدایان روی آورده است امروز دورهای است که خدایان زدگی همه جا را فرا گرفته است نه اینکه فردی در عالم نباشد که نسبتی با توفیق و طاعت و قرب نداشته باشد یعنی دوره جدید در حالت خدایان زدگی است و تنها راه نجات این است که الله به ما اقبال کند و ما هم به سوی او برویم تا طاعت داشته باشیم و توفیق و قرب نصیب ما شود تا زمانی که قرب تائیه ای هم نیست در اینجا این هدایت مطلوب است مطلوب این است که اسم را بر ما معلوم کند و ما به یاری کنیم با اسم و به یقین مشاهده کنیم اگر ما به علم الیقین عین الیقین و حق الیقین قائل باشیم این مرتبه رویت قلبی است و شما هم می توانید که پایین ترین مرتبه آگاهی و علم است شاید بتوان گفت که علوم تحصیل هم یک طور علم است ولی در اینجا غرض از علم الیقین مرتبه و اساس حکمت است با هدایت ممکن است چنین علمی متحقق شود آن هم با رویت قلبی که رویت هم دین است و هم دانستن یعنی شما یک پندش قلبی پیدا می کنید که هم معرفت است و هم دیدار علم الیقین را نباید به معنای اصطلاحی که همه می گویند دانستن بلکه برای خودش یک مفاسد دارد و البته عین الیقین و حق الیقین در مرتبه ولایت به معنای معنا پیدای می کند.

منظور شما از ولایت چیست؟

ولایت عبارت است از فضای بشیرت و استنراق در عین احدیت و ظهور سلطانیت معیت و خلوص جوهر او از زنگار ثبوت به عزت نارت دیگر در مرتبه ولایت ما هم (آفتابا برتیب) هستیم و هم (و زندهایم هدی و زینتای فلسفیه) این آفریننده هتایقین عین الیقین و حق الیقین به معنای مکتشفه و مقام مشاهده و مقام حضور و مراقبه است و در این مرتبه ما از چهار نفس که اشاره به اظهار توحید و تکرار آن قیام می کنیم و دعوت او را با عبادت صوم جسم و آله هوای نفس به استکار مقابله می کنیم و تمام لذات فانی را پشت پا می زنیم و به ایما و تحویف او به موت و قوت التفات می کنیم و از مقتضای اخلاص و توحید نمی گزیم می گوئیم آن نعمها من دونه الها لقد فوانا اننا نخطا یعنی اگر از حکم توحید اعراض کنیم به غیر حق نگران شویم و نسبت تاثیر به ماعدای او جایز داریم فوای دور از حق گفت بانسیم و از جلاده صواب و صراط مستقیم گزیده شد و در ظلم و جور میانت کرده و این اثر که نظام عظیم

ولایت چگونه ممکن است؟
 با توجه به هدایت و رویت قلبی و علم الیقین می توان گفت حکمت با الهیاتی علم الیقین برای اهل ولایت مسکن است لا یرتق خول جملة الا صاحب الولاية دون من سواها یعنی اهل ولایت در مرتبه هدایت علم الیقین و رویت قلبی هستند نه کسان دیگر آنها اهل حکمت هستند در اینجا هدایت ۲ قسم دارد یکی راه یافتی به معرفت حق و تصدیق به وجود او و علم پیدا کردن به وحدانیت او و اخلاص یافتن به او و معرفت به صفات و اسما و افعال و معرفت پیدا کردن به فیبا و اولیا و خواص و دیگر الهیاتی به احکام الهی نکتهای که در اینجا در ارتباط حکمت با هنر باید عرض کنیم این است که به اسم «الهیاتی» باید توجه کنیم چون هدایت مینای حکمت است هدایت وقتی ممکن است که ما به اسم الهیاتی مطلق توجه کنیم هادی مطلق که هدایت کننده است بنده را به معرفت خودش بی واسطه هدایت می کند یعنی معرفت را بنده کسب نمی کند بلکه او می دهد و اگر او یک موقع به واسطه شد در واقع بدین صورت است که خدایوند آنچه را خلق کرده دلیل می سازد او برای

اینکه بنده به آن معرفت پیدا کند در اینجا اصلاً معرفت حضوری است و هیچ گونه حصول در آن نیست پس دلیل معرفت برای وجود و برای حق تعالی در وحدانیت و اسمای او برای انبیا و حسی الهیاتی به احکام او بوده است و همه آنها با اسم الهیاتی ممکن می شود اما حکمت و «الحکیم» که از اسمای حق تعالی و حکمت از صفات اوسته که حیث اینکه تصرف اشیا علی ما هی علیه در مقام نظارتین بیضا می کند و اگر حکمت از احکام باشد مفید معنای اتقان تدبیر و تقدیر است چون لفظ «تقدیر» به بیان آید باید به اسم الحاقی الحکیم الفتح و سپاری از اسمایی که در ارتباط با اسم الحکیم است توجه کنیم و اگر این اسما به خصوص الفتح الحکیم و الحکم را نادیده بگیریم ممکن نیست آن حکمت فهمیده شود.

حکمت انسانی آن گونه که مرحوم فرید مطرح می کرد با هنر چه

نسبتی پیدا می کند و به طور کلی تلقی شما از مرتبه این حکمت چیست؟
 در نظر دکتر فرید معرفت با اس هم معنا بود و می گفت حکمت انسی اساسی هر است و خود یک نوع شناسایی است کلمه شناسایی در واقع از یک کلمه اوستایی به جا مانده است که آن را با الهه خط یونانی GDOS یکی می دانست به نظر می آید پس Episteme (اپیستمه) تفاوتی نیست و ایشان بیشتر مایل بود GDOS و آن راه کار بود و آن را شناسایی می گفت و در نتیجه هنر که یک نحو شناسایی است - با حکمت انسی (اسم به معنای صحو معلوم) نسبت دارد به نظر من شناسایی ۲ مرتبه دارد معلوم قبل از معلوم و معلوم بعد از معلوم که در مرتبه اول صحو مفهوم است و البته همه اینها بر حسب اسم است و در مرتبه دوم معلوم حقیقی است و حقیقت در هر مرتبه

در اینجا ناگزیرم اشاره ای به اسم الظاهر کنم اسم الظاهر مقابل آن اسم الباطن است یعنی معلوم باطنی که بر ما روشن و مبرهن است و این آیات دلالت دارد بر وحدانیت حقیقت وجود و در عین حال مفید معنای این ظاهر که قلبه است و اطلاع ظاهر که مبدأ آن از ظهور است ۲ معنای آن را می توانیم ملاحظه کنیم یکی ظهور به معنای تجلی و انکشاف یعنی حقیقت دوم ظهور به معنای غلبه و سوم یعنی اطلاع و اشراق می بینیم که صحو مفهوم هم برای خودش معلوم است و در مرتبه حقیقت است ولی حقیقتی قبل از معلوم آن حقیقتی که به معنای معلوم بعد از معلوم است آن حقیقتی است که مولا علی(ع) می فرماید:



دکتر فرید هویج

الحقیقه کشف سیاحت جلال من غیر اشارت به اصطلاح صحو معلوم مع صحو معلوم آنچه امام خمینی هم به آن قائل بودند و با توجه به قرب فرایض اسب و سرب را در همین مرتبه بیان می کرد و این همان است که مرحوم دکتر فرید حکمت انسی در این مرتبه می دانست.

آیا می توان به ظاهر شدن حقیقت امینوار بود؟

عرض کنیم که باید قرب پیدا کنیم تا توفیق حاصل شود و در عین حال طاعت دست دهد اگر اینها باشد ما رو به سوی اسمای خدایوند در مرتبه الهیاتی هستیم و چنانچه پشت کرده باشد هیچ عیان و خدایان و تئوداست یعنی پند از حقیقت وجود که موجب عیان و خدایان زدگی است با عبارت دیگر انسان بیشتر به خودش توجه دارد تا به حقیقت وجود چنانکه در دعاها نیز می گوئیم که خدایا ما را به خودمان وامگذار این نشانه آن است که باید سمع دل بگشاید تا امر از اول آید در آن جای گیرد آن هم در دلی که قرب به حق پیدا کرده است

یعنی می توان گفت که تاریخ به ۲ معناست کرامت تاریخی و امانت تاریخی ولی وقتی کسی به کلام خدا قائل باشد وقتی گفته می شود خدایوند کلامی دارد و صورتهای غیبی هم وجود دارد و الله عالم به غیب است این ایمان می خواهد قائل الله تعالی بولنک کتب فی قلوبهم الایمان و آیدهم روح منه (آیه ۲۲ سوره مجادله) یعنی خدایوند در قلب ما ایمان را نوشته و ایمان ذکر حقیقی است نسبت به حق نه ذکر لسانی در اینجا هم حضرت نبی(ص) می فرماید ان الله تعالی خلق فی ضلالت ثم روشن علیهم من نوره فتن اصله

من ذلك النور الهدی و من اخطاه ضل و الله التوفیق یعنی عقلی که ما در هر امر که عقل فلسفی و عقل جزئی اینها نمی توانند باید با اسباب دیگری دنبال اینها باشد هیچ وسیله ای جز با قلب و روح و سر حقی اخفا که جلگی مراتب بر حسب اسم است این امر را ممکن نمی کرد

جناب علیرزاده در پایان این گفتگو، برای ما و خوانندگان، تلقی خود را از تفکر، رفتار و منش فرید بیان کنید.

دکتر فرید هیچ چشماندازی خود پندانه در تفکرش ندانست یعنی نمی خواست با تفکر خود حیات روزمره خود را بگذراند. باید او در مقام اسس بود مقام امین از لوازم ذاتی و مبنای شجاعت فکری او بود و بر حسب اسم یقین حقیقی که در او پیدا شده بود تمام قدرت ها را محور در قدرت حق می دانست امین یک نحو نجات است نجات بدین معناست که آدمی سعی کند و قوف پیدا کند به سر قدر این کار پس مشوار است تا اینکه حق چه بخواهد بنده چه بد یعنی با حق باشد بنده دیگر و توفیق پیدا کند به حسن کلامت و حمایت حق از بنده و کلامت یعنی حقیقت خدایوند بنده را حفظ می کند از بیایگی که وجود دارد در محرم دکتر فرید مانند امام اهل نصیحت بود مقصود این است که ما را متنبه می کرد از بلایات تاریخی به خصوص از بلایات نفس اشاره فردی و جسمی. شاید بتوان گفت که ذات تفکر مرحوم دکتر فرید مصلحتش را در نسبت با این آیه بیان می کرد: ان یصیبتنا الا ما كتب الله لنا

آنگون که به اینجا رسیدیم با توجه به تاریخی که هم اکنون در آن قرار داریم و آن همه سعی و اهتمامی که در پژوهش و اجتهاد در خصوص علم و تکنولوژی می کنیم یادی هم از نبیره تلقی مرحوم دکتر فرید در مورد وجود نسبی کنیم و ایشان با توجه به این مساحت از وجود و برای مبرهن ساختن آن از آنچه به نزدیک ما ترین هایدگر در این خصوص وجود هانست آن را به صورت وجود توده منی Zubandheit وجود و وجود فرا دستنی Vorhandheit و از همین جا قیام در عالم و زمان تقرر ظهوری و قیام حضوری وجود مطلق و مطلق وجود برای مخاطبان خود بیان مطلب می کرد اما خود در خصوص وجود نسبی به نظر می آید که از اهم مسائل امروز تفکر و تأمل درباره علم و تکنولوژی است با بیان بی نظیر یا کم نظیر اندای مطلب می کرد او خود وجود نسبی را منقسم به قسم حضور و حصول می گرفت و سبب را او به جله حضوری و علت را سبب حصولی از برای این نحوه وجود می دانست البته باید در خصوص هنر و نسبت هنر با این نحوه وجود که عین غفلت است و نیز برای گذشت از آن تا وصول به وجود و حقیقت وجود و حقیقت حقیقت وجود بود به مقتضای اسم به جد تأمل کرد چنانکه عمیقاً به این مسئله توجه کنیم اینجا لازم می فتم تا به سبب را هم به معنایی که در وجود نسبی است و به اعتبار دیگر که ذکری از آن می شود ولی اراده مستحب را می خواهند یادی کرده باشند با توجه به اینکه ذکر مسبب کرده ولی اراده مسبب می شود جز معرفت حضوری و شهودی چیز دیگری نخواهیم بود با مدد این حدیث قدسی: قال الله تعالی: «كنت كنزاً مخفياً قبل ان اجد العالم و الادم فاحسبت ان امرؤ فخلقنا الخلق لکی اعرف» که اینها غرض از ایجاد عالم و آدم جز معرفت حضوری و شهودی نیست. شاید با توجه به این حدیث قدسی وفای به عهدی قدم کرده باشیم